



نقد شبهات حقوق زنان با تأکید بر آیه سی و چهارم سوره مبارکه نساء

علی نصیری^۱

محمدحسین نصیری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۱۳

تاریخ داوری: ۱۴۰۳/۵/۱۶

چکیده

از جمله مسائل حقوق انسان، حقوق مربوط به زنان است که شماری با تکیه به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان، مدعی شده‌اند که آموزه‌های حقوقی قرآن در زمینه زنان که در آیه سی و چهارم سوره نساء آمده است، تبعیض آمیز بوده و عملاً در آنها مردان بر زنان برتری داده شده‌اند. آنان برای اثبات مدعای خود به واگذاری مدیریت خانواده به مردان و اجازه تنبیه بدنی زنان به همسرانشان، استناد می‌کنند. ما برای پاسخ به آن شبهات، نخست جایگاه زن از نگاه قرآن را مورد بررسی قرار داده و اثبات کردیم که از منظر قرآن، علاوه بر آن که زن و مرد از یک نفس واحد آفریده شده‌اند، هر دو آن‌ها در توانش پیمودن مراتب عبودیت، برابرند. تنها ملاک برتری در قرآن، تقوا است و جنسیت هیچ نقش در آن ندارد. حتی برخی از زنان در قرآن اسوه همه انسان‌ها از جمله مردان واقع شده‌اند. از سوی دیگر پس از تبیین ضرورت وجود مدیر در خانواده، قیومیت در آیه، به معنای وظیفه مدیریت اقتصادی و تامین امنیت خانواده و شبیه آن دانسته شده است. ترتیب اقدامات در مقابل زن ناشزه و مفهوم ضرب در آیه، با استفاده از روایات تفسیری نیز، باعث رهانیدن شبهه یاد شده از اذهان می‌گردد، چرا که ضرب، پس از موعظه و بی‌توجهی در بستر توسط شوهر، تنها

۱. استاد تمام دانشگاه علم و صنعت، استاد درس خارج حوزه علمیه، قم، ایران، رئیس موسسه معارف وحی و

خرد، dr.alinasiri@gmail.com

۲. دانش آموخته سطح چهار و استاد سطوح عالی حوزه علمیه، قم، ایران، پژوهشگر موسسه معارف وحی و خرد،

mohhosnasiri@gmail.com



بوسیله چوب سواک صورت می پذیرد. در واقع این دستور العمل قرآن برای
جلوگیری از فروپاشی بنیاد خانواده پیش بینی شده است
واژگان کلیدی: ضرب زن، قیومیت، نشوز، حقوق زن، کنواسیون رفع تبعیض
از زنان، جایگاه زن در قرآن.

طرح مسئله

از جمله مسائل حقوق انسان، حقوق مربوط به زنان است که شماری از روی جهل یا غرض ورزی با تکیه به لایحه حقوق بشر و کنوانسیون رفع تبعیض از زنان که در آنها بر برابری مطلق زنان با مردان و نیز بر آزادی جنسی زنان تأکید شده است، مدعی شده‌اند که آموزه‌های حقوقی قرآن در زمینه زنان که در آیه سی و چهارم سوره نساء آمده است، تبعیض آمیز بوده و عملاً در آنها مردان بر زنان برتری داده شده‌اند. آنان برای اثبات مدعای خود به واگذاری مدیریت خانواده به مردان و اجازه تنبیه بدنی زنان به همسرانشان در صورت نشوز استناد می‌کنند.

ما برای آن که پاسخ این دست از شبهات داده شده و اثبات شود که قرآن حقوق زنان را به طور کامل پاس داشته، نخست جایگاه و کرامت زن از نگاه قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم آن گاه دو شبهه پیشگفته را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

جایگاه و کرامت زن از نگاه قرآن

می‌دانیم که قرآن در زمانی نازل شد که زنان موجود درجه دوم محسوب شده است. عمر بن خطاب می‌گوید: کنا فی الجاهلیة لانعد النساء شیئا، (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۶۹) همگان هر گونه سوء استفاده از آنان را برای خود مجاز می‌دانستند و برای زن حق مالکیت قائل نبودند و پدران به خود اجازه می‌دادند آنان را بسان یک کالا به افرادی که دل خواهشان بود، بفروشند. (عمر فروخ، ۱۹۸۴، ص ۱۵۵)

از همه بدتر که دختران به عنوان آفریده‌های شوم الهی تلقی می‌شد که در پی آگاه شدن از ولادت چنین فرزندی، از خشم به خود می‌پیچیدند و سر آخر آن طفل معصوم را در خاک زنده به گور می‌کردند؛ (جاحظ، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۳؛ سالم، بی تا، ص ۳۹۹؛ اصفهانی، ۱۹۹۴م، ج ۱۲، ص ۱۴۴؛ عسکری، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۰) چنان که قرآن به این نگاه ناپسند اشاره کرده است: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (نحل، ۵۸-۵۹)

در برابر چنین اندیشه‌های خام جاهلانه، قرآن از تدبیر حکیمانه خداوند در هستی آدمیان سخن به میان آورد که در هستی زوجیت قرار داد و آدمیان را به دو گونه مرد و زن آفرید؛ به عنوان نمونه در سوره نساء چنین آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» (نساء: ۱) ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید.»

نیز در سوره مبارکه حجرات چنین آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى؛ (حجرات: ۱۳) ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم.»

در ادامه این آیه بر این نکته تاکید شده که خداوند به ملیت و جنسیت افراد کاری ندارد و آن چه باعث قرب آنان نزد خداوند می‌شود، تقوا و پرهیزکاری است. قرآن به عکس تورات که زن را طفیل وجود آدم و برگرفته از استخوان دنده او دانسته، عبارت کتاب مقدس در این باره چنین است: «و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دندنه‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پرکرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم. (کتاب مقدس، سفر پیدایش نامیده شود؛ زیرا که از انسان گرفته شد.)» (کتاب مقدس، سفر پیدایش)

آفرینش زن و مرد را از یک گوهر می‌داند؛ آن جا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» (نساء: ۱) ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید.»

پیداست که حقیقت نفس امری فراتر از جنسیت زن و مرد است و با چنین آموزه‌ای دیگر جایی برای برتری عقلی مردان بر زنان باقی نمی‌ماند؛ (طباطبایی، بی تا، ج ۴، ص ۱۳۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۴۵) چنان که چنین انگاره‌ای در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز مورد تاکید قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه در نخستین باب از اصول کافی و در نخستین روایت از آن، از



امام باقر علیه السلام چنین آمده است: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِنِّي إِيَّاكَ أَمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰)

بر اساس این روایت که باید آن را یکی از درخشان ترین روایت در فرهنگ شیعه دانست، از عقل به عنوان محبوب ترین آفریده خداوند یاد شده است که مخاطب امر و نهی الهی بوده و کیفر و پاداش بر مبنای آن انجام می گیرد. می دانیم که عقل شعاعی از وجود و حقیقت آدمی است که به کمک آن تفکر و خیر و شر شناسی انجام می گیرد (مجلسی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۵) و در عقل مفهومی به نام جنسیت زن و مرد معنا ندارد.

از سویی دیگر، کرامت و ارجمندی انسان که در آن جنسیت دخالت نداشته و تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد، از جمله آموزه هایی است که بارها در کتاب و سنت بر آن تأکید شده است؛ زیرا در این دست از آدمیان از واژه هایی همچون «انسان» و «بنی آدم» استفاده شده است.

قرآن انسان را مسجود فرشتگان و خلیفه خداوند در زمین معرفی کرده و شیطان را به خاطر ترک سجده، مستوجب مطرود شدن ابدی از درگاه خداوند می شناسد و به صورت مکرر اعلام می کند که خداوند از روح خود در او دمیده است و آسمان ها و زمین را مستخر او ساخته و هستی برای رشد و تعالی و آسایش او فراهم ساخته است. چنان که در آیه ذیل به صراحت، کرامت انسان مورد تأکید قرار گرفته است: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (اسراء: ۷۰) و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب ها] برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.

آوردن وصف «بنی آدم» در این آیه شریفه، بدان معناست که این تکریم ناظر به همه آدمیان است و آنان تنها به آن جهت که «انسان» اند، مورد تکریم الهی قرار گرفته اند، بی آن که میان مردان و زنان در این امر تفاوتی وجود داشته باشد. (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۵۰۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۱، صص ۳۷۵-۳۷۲؛ طباطبایی، بی تا، ج ۱۳، صص ۱۵۵-۱۵۹ و صص ۱۶۱-



افزون بر آیات گذشته که در آنها از کرامت الهی نسبت به زنان در کنار مردان، سخن به میان آمده، در شماری از آیات، از برخی از زنان به صورت خاص نام برده شده و از شخصیت و منش آنان تمجید شده است. حوّا همسر آدم، آسیه همسر فرعون، دختران شعیب و مریم از این جمله‌اند. مریم علیها السلام به چنان مقام منیعی دست یافت که خداوند یک سوره به نام او اختصاص داد و بر برتری او نسبت به همه زنان عصرش تاکید کرد و او را صاحب مقامات معنوی و کرامات معرفی نمود.

صدیقه طاهره علیها السلام از جمله زنانی است که خداوند بارها در قرآن از او به صورت غیر صریح، یاد کرد؛ به عنوان نمونه در آیه «تطهیر» (احزاب: ۳۳) او را در شمار معصومان پیراسته دامن برشمرد، (لکهنوی، ۱۴۰۰، ص ۵۴؛ زینلی، ۱۳۹۹، ص ۲۶؛ بشوی، ۱۳۸۴، ص ۱۲) از او در ماجرای مباحله با عنوان «نسائنا» (آل عمران: ۶۱) تجلیل کرد، (حسینی، ۱۳۸۹، ص ۴۴) با ولادت او و توصیف او به عنوان «کوثر» و خیر کثیر، (کوثر، آیه ۱) در برابر کسانی که پیامبر را فاقد نسل می‌انگاشتند، به آن حضرت فزونی نسل را بشارت داد، (احسانی فر لنگرودی، ۱۳۸۳، ص ۳۱) در سوره «دھر» با زیباترین تعابیر از جود و سخاوت او و خانواده‌اش تجلیل کرد، به یمن و تکریم یادکرد او در این سوره به رغم برشمردن انواع نعمت‌های بهشتی، از حورالعین یاد نکرد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۲۰۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۳۷)

به استناد اسناد تاریخی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان همسران و دختران خود، تنها از فاطمه به عظمت و نیکی یاد کرد، پیوسته مشتاق دیدار او بود و در برابرش به احترام به تمام قامت از جای برمی‌خاست، او را به شوق بهشت می‌بوسید و می‌بویید (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۴۲-۴۶) و در بازگویی اسرار، او را محرم خود می‌دانست. (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۰۲) فاطمه علیها السلام به چنان مقام معنوی دست یافت که از او به عنوان تنها هم‌کفوی انسان والایی هم‌چون علی بن ابی‌طالب علیه السلام یاد می‌شود؛ همو که همه جهانیان در برابر عظمت اندیشه و منش او کرنش کرده‌اند. (صدوق، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۳، ص ۱۰)

برابری زنان با مردان در نظام تکلیف، کیفر و پاداش

بر اساس برابری مردان و زنان در برخورداری از هویت انسانی و کرامت الهی، قرآن پیوسته مردان و زنان را در مدار تکلیف و نظام کیفر و پاداش برابر دانسته دانسته است؛ به عنوان نمونه در سوره نساء چنین آمده است: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» (نساء: ۱۲۴) و کسانی که کارهای شایسته کنند - چه مرد باشند یا آن - در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی گیرند.» و در سوره نحل چنین آمده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷) هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیات حقیقی بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش خواهیم داد.»

برابری نظام تکلیف و نظام کیفر و پاداش در سوره مبارکه غافر این چنین انعکاس یافته است: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يَرْزُقُونَ فِيهَا بَغِيرِ حِسَابٍ» (غافر: ۴۰) هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی یابد؛ و هر که کار شایسته کند - چه مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند.»

در سوره احزاب با صراحت و رسایی کامل بی آن که تفاوتی میان زنان و مردان قایل شود تمام مراتب عبودیت و کمال معنوی و اخلاقی را برای آنان به یکسان برشمرده است: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُنَّ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب: ۳۵) چنان که پیداست در این آیه تمام مراحل دین داری و تقوا مداری اعم از اسلام، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، تصدق، صوم، پاکدامنی و ذکر الهی به یکسان در باره مردان و زنان جاری شده و نسبت به همه آنها مغفرت و پاداش الهی وعده داده شده است.

از آیات پیش گفته سه نکته اساسی قابل استفاده است:



۱. چنان که پیداست در تمام این آیات تعبیر «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» تکرار شده و در سوره احزاب با تفصیل بیشتر، تمام مراتب عبودیت به تفکیک و تفصیل برای مردان و زنان ذکر شده است. این امر به صراحت بیانگر آن است که قرآن جنسیت را مبنای تفاوت نظام تکلیف و نظام کیفر و پاداش قرار نداده است.

۲. در تمام آیات برای ورود به بهشت، دریافت پاداش نیک و بهره‌مندی از حیات طیبه، با تاکید بر برابری مردان و زنان، دو ویژگی عمده برشمرده شده است: ۱. عمل صالح؛ ۲. ایمان. معنای این سخن برابری مردان و زنان در نظام تکلیف است.

۳. در این آیات برای مردان و زنانی که دارای عمل صالح و ایمان‌اند، به یکسان پاداش اخروی، ورود به بهشت، دریافت پاداش نیک، بهره‌مندی از حیات طیبه و مغفرت الهی برشمرده شده است. معنای این سخن برابری مردان و زنان در نظام کیفر و پاداش است. از این جا می‌توان به این نکته پی برد که اگر در بسیاری از موارد دیگر از آیات، به صورت جداگانه نامی از زنان برده نشده و به اصطلاح گفتمان و خطابات قرآن مردانه است، نه از آن جهت است که در آنها زنان مورد توجه و خطاب قرار نگرفته‌اند، بلکه از جهت محدودیت زبان عربی و نقصان زبان محاوره است.

پاره‌ای از شبهات در زمینه حقوق زنان

همان گونه که اشاره شد، به‌رغم جایگاهی که خداوند در قرآن برای زنان قایل شده و آنان را بسان مردان مورد تکریم قرار داده و در نظام تکلیف و نظام کیفر و پاداش، جنسیت را دخالت نداده است، برخی از روی جهل یا غرض‌ورزی قرآن را کتابی زن‌ستیز معرفی می‌کنند که در آن حقوق زنان رعایت نشده است! مهم‌ترین مواردی آنان برای اثبات مدعای خود مورد استناد قرار می‌دهند با استناد به آیه سی و چهارم سوره نساء، عبارت است از: ۱. قیومیت مردان بر زنان؛ ۲. اجازه یافتن مرد برای تنبیه زنان. اینک به نقد و بررسی این دو مورد می‌پردازیم.

۱. قیومیت مردان بر زنان

باید اذعان کرد که قرآن در آیه ذیل بر قیومیت مردان نسبت به زنان تأکید کرده است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (نساء: ۳۴) برخی به صورت غیر منصفانه در باره این آیه چنین آورده اند: «در این آیه مردان برتر از زنان خوانده شده اند؛ یک دلیل برتری مردان به زنان برتری ذاتی آنها است که خداوند به آنها داده است. دلیل دیگر این برتری آن است که مردان به زنان نفقه می دهند. رابطه زن و مرد رابطه ای نابرابر است که به رابطه بین فرمانده و فرمانبردار تشبیه شده است و زنان مجبورند از مردان فرمانبرداری کنند!» برای آن که معنای صحیح این آیه آشکار گردد، مدالیل آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

۲. مفهوم و دامنه قیومیت مردان بر زنان

قَوَّام صیغه مبالغه از ریشه «قام یقوم قیاما» به معنای سرپرست، وکیل، وصی، مدیر و مسئول آمده است. چیزی که بر پای خود ایستاده باشد قائم است، اما چیزی که دیگری بر آن تکیه دارد قیِّم است و اگر این تکیه به صورت افزون باشد، قَوَّام خواهد بود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۱۷؛ ابن منظور، بی تا، ج ۱۲، ص ۴۹۷) با درنگریستن در آراء مفسران می توان واژه قوام را به سرپرست معنا کرد؛ زیرا سرپرست کسی است که سه مسئولیت را بر عهده دارد: ۱. اداره زندگی؛ ۲. تامین نیازهای مالی و غیر مالی؛ ۳. دفاع از حریم و حرمت خانواده. از سویی دیگر، کارکرد معنایی واژه «قوام» نشان می دهد که این واژه در جایی بکار می رود که نقش های پیشگفته تحقق داشته باشد.

درباره گستره قیومیت مردان بر زنان با استناد به آیه مورد بحث، دو دیدگاه در میان مفسران عمده وجود دارد که آن نظری که مربوط به بحث است عبارت است از این که قیومیت و سرپرستی مردان بر زنان منحصر به خانه و خانواده است. از نظر این دست از مفسران مراد از واژه «الرجال» در این آیه خصوص شوهران و مراد از واژه «النساء» خصوص همسران آنان است و مراد از قیومیت مردان ولایت آنان در خانواده در زمینه طلاق، تمکین و عدم خروج زن از خانه بدون



اجازه همسراست. (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۳۱۵؛ فضل الله، ۱۹۹۸، ج ۷، ص ۲۳۰)

مهم‌ترین پرسش در ذیل این آیه آن است که چرا خداوند قیومیت و مدیریت خانواده را به مردان واگذار کرده است؟ آیا این کار به معنای برتری دادن مردان بر زنان نیست؟! این موضوع را می‌توان با بیانی روشن و مستدل و با استفاده از قاعده سبر و تقسیم به این صورت تقریر کرد: نظام خانواده از دو حال خارج نیست: یا چنان است که بدون مدیریت امکان اداره شدن دارد یا آن که نیاز به مدیریت دارد. فرض اول از نگاه هر صاحب اندیشه‌ای مردود است: زیرا نهاد خانواده اعم از آن که متشکل از زن و شوهر باشد یا آن که فرزندان نیز بر این شمار افزوده شوند، بدون وجود مدیر هرگز به سامان نخواهد رسید.

در چنین مواردی اگر میان زن و مرد در باره انتخاب شهر سکونت، انتخاب شغل، رفتن زن به بیرون از خانه و حضور در محل کار، چگونگی تامین نیازهای جاری خانه، مسافرت، داشتن یا نداشتن فرزند، پایان دادن به دوران شیرخواهی فرزندان، چگونگی استفاده از ابزارهای عصر مدرنیته، رعایت قواعد و قوانین؛ شریعت همچون شرکت در جمعه و جماعات و حجاب اختلاف وجود داشته باشد، حرف نهایی از آن چه کسی خواهد بود و چگونه می‌توان این دست از اختلافات را پایان داد؟!

چنان که مشهود است، به رغم اعلام مدیریت خانواده در قرآن، هم چنان زمینه برای چالش میان زوجین وجود دارد که گاه آنان را در آستانه جدایی قرار می‌دهد. حال اگر قرار بر این بود که خانواده فاقد مدیریت باشد، می‌توان حدس زد که چه بحران و بلبشویی محیط خانه و خانواده را فرو می‌گرفت.

حال که پذیرفتیم که اداره خانواده بدون تعیین مدیر و مسئول ممکن نیست، باید در نظر داشت که مدیریت خانواده از دو حال خارج نیست: یا باید مدیریت شورایی باشد؛ یعنی زن و مرد با نظر برابر مدیریت خانواده را برعهده گیرند؛ یا آن که باید بر مدیریت فردی تاکید کرد. از سویی دیگر، مدیریت شورایی در مورد خانواده فاقد وجاهت حقوقی است؛ زیرا مبنای شورا بر تحقق اکثریت است و شورا با کم‌تر از سه نفر قابل تحقق نیست؛ به این معنا که وقتی میان اعضاء یک شورا اختلاف رأی پدید آید با همصدایی دو نفر بر یک رأی، اکثریت شکل گرفته و

مبنای عمل قرار می‌گیرد.

از سویی دیگر، هسته اصلی خانواده تنها از زن و شوهر شکل می‌گیرد و با این شمار شورا قابل تحقق نیست؛ به این معنا که اگر میان زن و شوهر در هر امری از امور خانواده اختلاف پیش آید، با فرض مدیریت شورایی راهی برای برون رفت از این بحران وجود ندارد. بنابراین، در درون خانواده مدیریت شورایی معنا ندارد. با فرض پذیرش مدیریت فردی خانواده، این مدیریت نیز از دو حال خارج نیست؛ یا باید مدیریت را به زن سپرد یا باید مدیریت مرد بر خانواده را مورد تأکید قرار داد.

برای آن که تکلیف مدیریت یکی از آن دو را مشخص کنیم، به جای آن که مدیریت را به یک نفر احاله کنیم، بهتر آن است که برای آن معیار مناسبی ارایه نماییم؛ نظیر آن که قرآن در آیه ولایت به جای نام بردن از حضرت امیر (علیه السلام)، وجه و معیار معرفی ایشان به عنوان ولی و سرپرست مؤمنان را بر شمرده است. (طباطبایی، بی تا، ج ۶، ص ۲۵)

قرآن در آیه مورد بحث و در فقره «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا كَانَ لَهُ بِعَقْدِكُمْ مِنْ أَمْوَالِكُمْ أَنْ تَبْسُطُوا فِيهَا سُلَاسِيًا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» برای واگذاری مدیریت خانواده دو معیار را ارایه کرده است که عملاً این دو معیار در باره مردان تحقق دارد. این دو معیار عبارتند از: ۱. فضیلت مردان بر زنان؛ ۲. تأمین معاش خانواده.

نخست باید توجه داشت که معیار نخست را خداوند با تعبیر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا كَانَ لَهُ بِعَقْدِكُمْ مِنْ أَمْوَالِكُمْ أَنْ تَبْسُطُوا فِيهَا سُلَاسِيًا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» به خود نسبت داده است، اما برای معیار دوم؛ یعنی تأمین معاش خانواده، بی آن که آن را به خود نسبت دهد، با تعبیر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا كَانَ لَهُ بِعَقْدِكُمْ مِنْ أَمْوَالِكُمْ أَنْ تَبْسُطُوا فِيهَا سُلَاسِيًا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» به حقایق بیرونی استناد کرده که بر اساس آن، در طول تاریخ خرج و نفقه خانواده بر عهده مردان بوده است. بر این اساس، می‌توان گفت بخش نخست ناظر به اراده تکوینی الهی است و بخش دوم از حقایق خارجی حکایت دارد که مبتنی بر اراده تکوینی خداوند شکل گرفته است. در باره وجه فضیلت مردان بر زنان دو نظریه عمده وجود دارد:

۱. مردان برای آن که مدیریت خانواده و مدیریت اقتصادی را بر عهده داشته باشند، از توان جسمی بیشتری برخوردارند. به عبارت روشن‌تر، خداوند در نظام تکوین مرد را از نظر قوت و قدرت بدنی به گونه‌ای آفریده است که به مراتب قوی‌تر از زن است و می‌تواند کارهای سنگین را انجام داده و چرخ اقتصاد خانواده و جهان را بچرخاند. بر اساس این دیدگاه، دو معیار پیشگفته



در آیه شریفه به یک معیار برمی‌گردد و معنای آیه چنین است: مدیریت خانواده از آ «جهت در اختیار مردان است که آنان از قوت و قدرت جسمی بیشتر در مقایسه با زنان برخوردارند و از این جهت می‌توانند اقتصاد خانواده را مدیریت نمایند».

۲. مردان دارای حیات عقلی و زنان دارای حیات احساسی هستند؛ به این معنا که خداوند در نظام تکوین چنین اراده کرد که کارهای سخت و دشوار؛ همچون مدیریت خانواده و اجتماع و مرزداري و جهاد در برابر دشمنان را به مردان واگذار گردد. از این جهت مردان را از نظر حیات عقلی بر زنان ترجیح داد. اما برای زنان مسئولیت‌های ویژه‌ای همچون همسر داری، خانه داری و فرزند داری را در نظر گرفت که در آنها بیش از هر چیز، حیات عاطفی نیازمند است. این حیات عاطفی است که زن را به درجه‌ای از مهر و مهرورزی می‌رساند که می‌تواند مدیریت مرد و لوازم آن را در خانه تحمل کند و بار سنگین محبت مادری را بر عهده گیرد.

بر اساس این دیدگاه نیز دو دلیل بیان شده در آیه به یک دلیل بازگشت دارد؛ به این معنا که خداوند می‌فرماید خداوند مردان را در حیات عقلی بر زنان ترجیح داده است و مقتضای چنین برتری آن است که مدیریت اقتصادی خانواده را مردان عهده‌دار شوند. بر اساس چنین تفاوت تکوینی مدیریت خانواده به مردان واگذار شده است. چنان که پیداست بر اساس این دیدگاه، عقل مردان بر عقل زنان ترجیح داده نشده است، بلکه آن چه ترجیح داده شده، حیات عقلی مردان بر زنان است؛ به این معنا که می‌توان گفت مردان و زنان به رغم برابری در عقل، به گونه‌ای آفریده شدند که تعقل مردان؛ یعنی کار بست عقل مردان نسبت به زنان بیشتر است.

باری، باید توجه داشت که واگذاری سرپرستی زنان به مردان به هیچ وجه به معنای برتری مردان بر زنان نیست؛ بر همین اساس قرآن در این آیه شریفه در مقام تبیین فلسفه قیومیت مردان بر زنان، فرمود: «مِمَّا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» در حالی که بر مبنای برتری مردان بر زنان، باید چنین می‌فرمود: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ الرِّجَالَ عَلَى النِّسَاءِ»

چنان که برخی از مفسران تاکید کرده‌اند، عدم تصریح به مردان و مبهم گذاشتن برتری برخی بر برخی دیگر، حکایت از آن دارد که مراد خداوند برتری دادن مطلق مردان بر زنان نیست.

از آن چه در تحلیل معیار واگذاری مدیریت خانواده به مردان گفته شد، چهار نکته بدست می‌آید:

۱. خداوند در واگذاری مدیریت خانواده به مردان، جانب آنان یا ملاحظات جنسیتی را در نظر نگرفته است، بلکه برای این واگذاری معیارهایی ارائه کرده که آن معیارها بر مردان صادق است.

۲. معیارهای مورد نظر الهی در واگذاری مدیریت خانواده به مردان، برتری مردان از نظر قوت و قدرت جسمانی یا برتری از منظر حیات عقلی است که با تکیه به آن مردان همواره مسئولیت اداره اقتصادی خانواده را برعهده داشتند.

۳. بر اساس تحلیلی که از دو معیار پیشگفته ارائه شد، عملاً می‌توان آنها را به یک معیار بازگرداند.

۴. بر اساس دیدگاه‌های پیشگفته سخنی در آیه مورد بحث مبنی بر برتری عقلی یا برتری مطلق مردان بر زنان به میان نیامده است.

۳. عدم تلازم میان قیومیت و برتری مردان بر زنان

همان گونه که اشاره شد، در آیه مورد بحث هیچ اشاره‌ای به برتری مطلق مردان بر زنان وجود ندارد، زیرا بر اساس دو دیدگاه پیشگفته، برتری جسمی یا برتری حیات عقلی مردان و به دنبال آن برعهده داشتن مدیریت اقتصادی خانواده، معیار واگذاری مدیریت خانواده به مردان اعلام شده است. حال باید پرسید: آیا برتری جسمی یا برتری حیات عقلی مردان بر زنان زمینه برتری آنان بر زنان را فراهم می‌سازد؟! پیداست که پاسخ منفی است.

برای آن که مدعا روشن شود از یک مثال استفاده می‌کنیم:

یک اتاق را در نظر بگیرید که در آن دیوار و پنجره پیش‌بینی شده است. دیوار برای آن که بتواند بار سنگین سقف را تحمل کند، از مجموعه‌ای از آجر، سیمان و گچ ساخته شده است و بر این اساس نمی‌توان از آن لطافت و نازکی را انتظار داشت، اما نقشی که برای پنجره و شیشه پیش‌بینی شده آن است که از رهگذر آن نور وارد اتاق شود و بتوان از رهگذر آن مناظر بیرون را به



نظاره نشست. به خاطر چنین نقشی که برای پنجره پیش بینی شده، شیشه از خشت و سیمان ساخته نشده، بلکه شیشه از ماده‌ای شفاف ساخته شده تا بتواند نور را منعکس سازد.

آیا با چنین نقش متفاوتی که به دیوار و پنجره داده شده، می‌توان گفت که دیوار به خاطر سختی و زمختی بر پنجره و شیشه برتری دارد؟! آیا می‌توان گفت که شیشه به خاطر زلالی و شفاف بودن بر دیوار برتری دارد؟! باری، مثال مردان در عالم تکوین همان مثال دیوار است که بار سنگین اداره خانه و اجتماع و اموری همچون جنگ و جهاد به او واگذار شده است و از این جهت به او توان جسمی بیشتر و حیات عقلی برتر داده شده است و مثال زن همان مثال پنجره و شیشه است که به خاطر مسئولیت سنگین اداره همسر، خانه و از همه مهم‌تر به خاطر تربیت و تعلیم فرزندان، به او روحیه لطیف، نازک، عاطفی همراه با مهربانی داده شده است.

با این تحلیل، آیا می‌توان گفت که مرد به خاطر برتری جسمی و حیات عقلی بر زن برتری دارد یا زن به خاطر عاطفی بودن بر مرد ترجیح داده می‌شود؟!

از سویی دیگر، خداوند از یک سو صلاح را در آن می‌بیند که خانواده بدون مدیریت و سرپرستی رها نشود و از سویی دیگر به خاطر دو معیار برتری جسمی یا برتری حیات عقلی مردان بر زنان و مدیریت اقتصادی خانواده توسط مردان، مدیریت خانواده را به مردان سپرده است.

این امر مقتضای زندگی در این خاکدان است که از یک منازعات و هواهای نفسانی جان آدمیان را لبریز ساخته و نمی‌توان کارها و امور را بدون مدیر و سرپرست به فرجام رساند و از سویی دیگر توانمندی‌های اشخاص متفاوت است و گاه به خاطر توانمندی‌های خاص، مصلحت ایجاب می‌کند، که مدیریت کاری به آن شخص واگذار شود.

بر همین اساس حضرت امیر علیه السلام در سخنی بلند فرمود: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ يَرَأَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) بر اساس گفتار حضرت امیر علیه السلام امارت و مدیریت همواره با درست‌کاری و برتری معنوی ملازم ندارد و ممکن است گاه شخصی فاجر اداره یک جمع را برعهده گیرد. با فرض واگذار اداره یک جامعه به شخصی فاجر، مدیریت برای چنین شخصی امتیاز و برتری را به همراه نمی‌آورد.

به عنوان مثال قرآن در سوره مبارکه تحریم در باره همسر فرعون چنین آورده است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَخَجِّنِي مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَخَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (تحریم: ۱۱) و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آنگاه که گفت: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان.

چنان که پیداست، خداوند در این آیه از همسر فرعون به عنوان الگویی برجسته برای همه مؤمنان یاد کرده است که چگونه با داشتن همسری کافر که در گردن‌کشی در برابر گوی سبقت را از همگان ربود و با کمال گستاخی ادعای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴) سرداد، دل به یاد و مناجات با خداوند بست و در کنار درخواست خانه‌ای در بهشت، آن هم با حفظ مقام «عند اللهی»، از خداوند خواست تا او را از فرعون نجات دهد.

آیا اگر به اقتضای قانون قیومیت مردان بر زنان، فرعون قیّم و مدیر خانه خود معرفی شود، به معنای آن است که او بر همسر مؤمن خود برتری یافته است؟! باری، به اذعان قرآن آن چه که باعث برتری اشخاص بر یکدیگر می‌شود؛ فارغ از آن که زن یا مرد باشند، تقوا و پرهیزکاری است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳) در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

در این آیه گفته نشده که مرد بر زن برتری دارد یا مرد از آن جهت که مدیریت خانواده را برعهده دارد، بر همسر خود برتری دارد، بلکه اعلام شده که برتری تنها در گرو تقوا است.

۲. اجازه یافتن مرد برای تنبیه زنان

از جمله مواردی که به عنوان مخالفت قرآن با حقوق زنان از آن نام برده می‌شود، اجازه دادن به مردان برای تنبیه زنان پس از نشوز است که در ادامه اعلام قیومیت مردان بر زنان در قرآن انعکاس یافته است: «وَاللَّاتِي خَفَاوْنَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا» (نساء: ۳۴) و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را بزنید؛ پس اگر

پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید، که خدا والای بزرگ است.»

برخی در باره این آیه این چنین مغرضانه اظهار نظر کرده اند: «کتک زدن زنان مجازاتی ظالمانه است و در تضاد با اصل شانزدهم اعلامیه جهان شمول حقوق بشر سازمان ملل متحد است. هم چنین ماده یازدهم اعلامیه جهان شمول حقوق بشر سازمان ملل متحد اعلام می دارد که هیچ کس را نمی توان بدون حضور در دادگاه دارای صلاحیت، محکوم و مجازات کرد، لذا تصمیم گیری خودسرانه در مورد زن و تنبیه فیزیکی او از طرف مرد کاملاً محکوم است» (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۱۱ و ۱۶)

برای آن که مفاد آیه روشن شود و جایی برای طرح این دست از شبهات باقی نماند، لازم است مدالیل آیه مورد بررسی قرار گیرد.

مفهوم شناسی نشوز

نشوز در لغت به معنای ارتفاع مکانی است؛ گویا زمینی که بلند است، به خاطر دشواری بالا رفتن از آن و یا به خاطر آن که آب روی آن جمع نمی شود، نوعی عصیان و سرکشی را با خود همراه دارد. (فراهیدی، ۱۹۱۰، ج ۶، ص ۳۲۳؛ ابن درید، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۸۱۱؛ جوهری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۸۹۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۸۳۱). نشوز در اصطلاح فقه و حقوق به معنای تمکین نکردن، نافرمانی و عدم ایفاء وظایف زناشویی از سوی یکی از زوجین است. (طباطبایی، بی تا، ج ۴، ص ۳۴۷؛ نجفی، ۱۳۶۸، ج ۳۱، ص ۲۰۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۸۱؛ حلی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۹۱؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۷۰؛ بلاغی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۹۸). نشوز زن به صورت خاص به معنای تمکین نکردن زن در برابر شوهر است که به دو نوع «تمکین خاص» و «تمکین عام» تقسیم می شود. تمکین خاص به برآوردن درخواست های جنسی شوهر و تمکین عام به انجام وظایف خانوادگی، اطاعت از شوهر و پذیرفتن ریاست شوهر بر خانواده است که براساس آن زن باید دیدگاه های همسر خود در مورد خروج از خانه، انتخاب نوع شغل و حضور در محل کار، تربیت فرزندان و امور مربوط به مدیریت خانواده را بپذیرد و از آن اطاعت کند.

با چنین تعریفی که از نشوز ارایه شد، می‌توان حدس زد که پدید آمدن آن در خانه چه تاثیر منفی و آسیب‌شکننده‌ای بر روند اداره خانه ایجاد می‌کند؛ زیرا زن ناشزه به خود حق می‌دهد که خانه را بدون اجازه همسر خود ترک کند، رُفت و روب خانه را رها سازد، از وظیفه مادری نسبت به فرزندان شانه خالی کند! آیا با پدید آمدن این دست از رفتارها و تکرار آنها می‌توان به سعادت و سلامت رفتاری و روانی همسر و سایر اعضای آن اندیشید و به تربیت فرزندی صالح و شایسته در آن دل بست؟!

مراحل سه‌گانه تعامل با زنان ناشزه

بر اساس مفاد آیه مورد بحث، اگر زنی در معرض نشوز قرار گیرد؛ یعنی از وظایف همسری خود شانه خالی کند و اصطلاحاً در برابر همسر خود تمکین نکند، سه اقدام از سوی همسر او باید دنبال شود:

۱. در مرحله نخست باید همسر خود را موعظه کند. مراد از موعظه آن است که شخص با همسر خود در باره عواقب دنیوی و اخروی نشوز و طغیان در برابر شوهر، به گفت و گو پردازد و ضمن دعوت به تقوای الهی، او را نسبت به آسیب و آفات این رفتار آگاه سازد. این مرحله خود نشان از آن دارد که پیش از هر گونه اقدام عملی ضعیف یا شدید، باید از روش وعظ و نصیحت استفاده شود؛ زیرا چه بسا بخشی از رفتارهای ناصواب در پی عدم آگاهی از آسیب‌های دنیوی و اخروی آن یا غفلت از این دست از آسیب‌ها پدید می‌آید و چه بسا با نصیحت و پند، شخص آلوده در گناه بیدار شده و دست از لغزش و خطا برمی‌دارد و اگر نصیحت و موعظه تاثیر نداشت، هرگز خداوند از آن به عنوان نخستین مرحله برای معالجه نشوز یاد نمی‌کرد.

۲. در صورتی که موعظه سود ندهد، در مرحله دوم باید از ابزار عاطفی استفاده کند و از همسر خود از بستر او فاصله بگیرد. عموم مفسران مفهوم «وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» را پشت کردن به همسر در بستر او دانسته‌اند. از آن جا که در تحلیل روانشناختی رفتار زنان در باره همسران‌شان گفته می‌شود، زن بیش از هر چیز دیگر به عشق و علاقه همسر نسبت به خود

حساس است و بیشتر در فکر تصرف قلب همسر خود است. از این جهت به مردان توصیه شده تا در گام دوم از این انگیزش زنان بهره برداری کرده و عواطف آنان نسبت به خود را تحریک نمایند.

بر این اساس، پشت کردن همسر در بستر نسبت به زن خود، از ناراحتی و فاصله گرفتن قلبی او حکایت دارد و اگر زن به دنبال حل بحران نشوز خود باشد، باید برای حل آن دست به کار شود. نکته بسیار مهم در این باره دو مرحله گذشته آن است که در آیه برای این مراحل زمان مشخصی تعیین نشده است؛ این امر بدان معناست که موعظه و تحریک عواطف همسر، می تواند در یک دوره زمانی دنبال گردد.

۳. در صورتی که دو مرحله پیشین سود نکند، در آخرین گام توصیه شده که مرد همسر خود را بزند: «وَاضْرِبُوهُنَّ».

پیش بینی مراحل سه گانه پیشین بدان معناست که زن برای نشوز خود هیچ عذر موجهی ندارد.

مفهوم شناسی ضرب

همان گونه که اشاره شد، با نشوز زن، رشته خانواده گسسته شده و نظام آن در معرض فروپاشی قرار می گیرد. قرآن برای حل این مشکل، نخست از درون خانه شروع کرد؛ به این معنا که از مردان خواست پیش از آن که مشکل خانه و خانواده در میان فامیل و تبار مطرح شود و آبروی خانواده در معرض آسیب قرار گیرد، در درون خانه با انجام مراحل سه گانه پیشگفته، زمینه حل آن را فراهم سازد و اگر این مراحل سود ندهد، کار را به دادگاه و حاکم شرع بکشد.

بنابراین، دعوت همسر به مراجعه به دادگاه صالح با این ادعا که اقدام خودسرانه مرد مخالف حقوق بین الملل است، مدعایی باطل و بدون ملاحظه مصالح خانواده است؛ زیرا همان گونه که اشاره شد مراجعه مرد به دادگاه پس از مشاهده نشوز زن، بدون آن که خود پیش از آن، اقدامی برای حل نشوز زن انجام دهد، به معنای چوب حراج زدن به آبروی خانواده و ریشه دار کردن اختلافات درونی خانواده است.

از سویی دیگر، بدون تردید هراندیش‌ور منصفی در مرحله آغازین؛ یعنی نصیحت و پشت کردن به همسر در بستر، را مخالف حق زن ندانسته و آنها را به معنای تحقیر زن نمی‌داند. آن چه که باعث پدید آمدن شبهه مخالفت آیه با حقوق زنان شده، فرمان به زدن آنان است. این در حالی است که بازخوانی روایات اهل بیت علیهم‌السلام و دیدگاه مفسران در این زمینه نشان می‌دهد که از واژه «ضرب» معنایی فراتر از زدن آراده شده است؛ به این معنا که عموم مفسران می‌گویند زدن زن باید به گونه‌ای باشد که هیچ اثر کبودی یا سرخی در بدن او باقی نماند. (طوسی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۹۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۶۹؛ طباطبایی، بی تا، ج ۴، صص ۳۴۵-۳۵۱) در روایاتی که از صادقین علیهم‌السلام رسیده، «ضرب» به زدن با «سواک» تفسیر شده است. (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۲۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۴۹) مقصود از «سواک» چوب اراک است که برای مسواک زدن مورد استفاده قرار می‌گیرد و در روایات اسلامی به مسواک زدن با آن توصیه شده است. قطر و طول چوب اراک در حد یک خودکار معمولی است. حال باید پرسید: آیا زدن همسر با چوبی که در حد یک خودکار است، آن هم زدن که نباید بدن او را کبود یا سرخ سازد، درد و تالمی را به همراه می‌آورد؟! آیا آن گونه که در بدو امر به نظر می‌رسد، چنین زدن جنبه بازدارندگی دارد و زن را وامی‌دارد که نشوز خود را ترک کند؟! بر این اساس، باید گفت:

۱. زدن زن با چوب مسواک با خصوصیتی که برای آن ذکر شد، جنبه تنبیه، شکنجه و آزار فیزیکی و جسمی ندارد تا مخالف قوانین بین الملل یا مخالف حقوق بشر قلمداد شود.
۲. از آن جا که با چنین زدن، درد و تالم بدن ایجاد نمی‌شود و نمی‌توان برای آن جنبه بازدارندگی قائل شد، می‌توان حدس زد که مقصود از زدن زن و استفاده از این روش به عنوان آخرین راه حل؛ آن هم با چوب کوچکی همچون سواک، به معنای اعلام این نکته تلخ به اوست که در عین اجرا شدن همه گزینه‌ها و عدم عقب‌نشینی او، هیچ راهی برای او باقی نمانده است و چنین زنی یا باید دست از نشوز بردارد و به زندگی پیشین خود بازگردد و یا به طلاق تن داده و برای همیشه پرونده زندگی مشترک را ببندد.

به عبارت روشن‌تر، بر اساس تحلیل پیشگفته از «ضرب» مفهومی فراتر از آن؛ یعنی اعلام



پایان همه اقدامات مسالمت آمیز و مخیر گذاشتن زن میان بازگشت به زندگی یا طلاق اراده شده است.

آیا با چنین تحلیلی که از مفهوم «ضرب» به عنوان آخرین راه حل درونی بزرگترین بحران خانواده؛ یعنی نشوز، ارایه شده است، می توان مدعی شد که پیش بینی آن، نقض حقوق یا تحقیر زنان را در پی می آورد؟!

چگونگی تعامل با نشوز مرد

همان گونه که اشاره شد، نشوز مفهومی است که افزون بر زن، شانه خالی کردن مرد از وظایف همسر داری را نیز دربر می گیرد؛ چنان که قرآن در کنار یادکرد از نشوز زنان، از نشوز مردان نیز این چنین یاد کرده است: «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَغْلِهَا يُشْوَرًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء، ۱۲۸) و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد، بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر، به آشتی گرایند که سازش بهتر است.»

نخست باید دانست که نشوز مرد به این معناست که مرد از پرداخت مهر سر باز زد یا با داشتن استطاعت مالی، نفقه همسر خود را نپردازد. قرآن در چنین مواردی هم چنان بر حل مشکل در درون خانه و علنی نشدن اسرار خانوادگی در میان فامیل یا در محاکم قضایی، تاکید دارد که قطعاً به مصلحت خانواده است. بر این اساس، در مرحله نخست از مرد و زن می خواهد که با یکدیگر از در آشتی وارد شده و با دوستی و محبت مشکل خود را حل کنند.

در صورتی که رفتار آشتی آمیز سود ندهد، به زن اجازه داده شده که همسر خود را نصیحت کند و عواقب سوء دنیوی و اخروی نشوز را به او گوشزد نماید؛ در صورتی که این روش سود ندهد، زن می تواند به محاکم قضایی صالح مراجعه کرده و همسر خود را از طریق قانون مجبور به ترک نشوز و التزام به انجام وظایف همسری نماید. در ماده ۱۰۵ قانون تعزیرات چنین آمده است: «هر کس با داشتن استطاعت مالی نفقه زن خود را در صورت تمکین ندهد یا از تادیه نفقه سایر اشخاص واجب النفقه امتناع نماید، دادگاه می تواند او را به شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم

نماید.» چنان که پیداست در مراحل سه‌گانه تعامل زن با نشوز مرد، به استثنای موعظه که در روایات و فقه انعکاس یافته، نامی از پشت کردن در بسترو زدن مرد برده نشده است. صاحب جواهر در این باره چنین می‌گوید: «اگر نشوز شوهر آشکار شود؛ بدین سان که حقوق واجب زن؛ همچون نفقه را ادا نکند، زن حق مطالبه دارد و می‌تواند شوهر را موعظه کند. اگر شوهر اجابت نکند، او می‌تواند نزد حاکم شرع از وی شکایت کند و حاکم شرع مرد را به ادای حقوق الزام می‌کند. زن نمی‌تواند با شوهر خود قهر کند یا او را بزند.» (نجفی، ۱۳۶۸، ج ۳۱، ص ۲۰۷)

در آغاز ممکن است به ذهن تبادر کند که میان حقوق مردان و زنان تبعیض برقرار شده است؛ زیرا در باره نشوز زن به همسر او اجازه داده می‌شود تا در صورت نتیجه ندادن نصیحت، در بستر به او پشت کند و در مرحله بعد او را بزند، اما در باره نشوز مرد، زن پس از نتیجه ندادن نصیحت اجازه پشت کردن به مرد یا زدن او را ندارد و تنها می‌تواند به دادگاه مراجعه نماید! پاسخ این شبهه را می‌توان با استناد به قاعده «دور مدیریتی» ارایه کرد. برای روشن شدن مدعا از یک مثال استفاده می‌کنیم:

فرض کنید آقای «الف» مدیریت یک دانشگاه را بر عهده دارد و آقای «ب» کارمند این اداره است. آقای «ب» به طور مکرر سر وقت در محل کار خود حاضر نشده و در انجام امور محوله خود، کوتاهی می‌کند. در چنین موردی همان گونه که در محیط‌های اداری متعارف است او طی چند مرحله تذکر کاری و انضباطی دریافت می‌کند و در مرحله آخر کارش به اخراج کشیده می‌شود. حال اگر آقای «الف» دچار کوتاهی در امور محوله شود و به عنوان مثال به موقع سرکار خود حاضر نشود و حقوق کارمندان خود را به موقع پرداخت نکند. آیا طبق آن چه در عرف امور اداری متعارف است، آقای «ب» به عنوان کارمند می‌تواند به رئیس دانشگاه؛ یعنی آقای «الف» نامه‌های تذکر آمیز انضباطی ارسال کرده و سر آخر حکم اخراج او را صادر نماید؟!

اشکال این اقدام آن است که همواره مدیر به اقتضای مدیریت در مرحله‌ای بالاتر قرار دارد و فرامین مدیریتی از بالا به پایین جریان پیدا می‌کنند و اگر قرار باشد کارمند یک اداره هم سطح مدیر آن، مجاز به صدور فرامین اداری باشد، دور مدیریتی شکل گرفته و دیگر مدیر و کارمند معنا نخواهد داشت.



از این رو، در موارد تخلف آقای «الف» به عنوان رئیس دانشگاه، آقای «ب» می‌تواند به مدیری که در مرحله بالاتری از مدیر دانشگاه قرار دارد، نظیر وزیر علوم یا دیوان عدالت اداری مراجعه کند و از مدیر خود شکایت نماید؛ روندی که برای همه کارمندان در حیطه‌های کاری امر شناخته شده‌ای است.

بر این اساس، اگر به زن اجازه داده می‌شد که به هنگام نشوز شوهرش، همان اقدام مشابه همسر خود را انجام دهد و با پشت کردن در تخت، رفتار بازدارنده را دنبال کند یا او را بزند، با صرف نظر از آن که چنین کاری در توان او باشد، این کار مستلزم «دور مدیریت» می‌شد و دیگر معرفی مرد به عنوان «قوام» و مدیر خانواده معنا نداشت. از این رو، اسلام در موارد نشوز مرد، به زن اجازه نصیحت به مرد می‌دهد، اما در صورت نتیجه ندادن، از او می‌خواهد به محاکم قضایی که در حوزه مدیریت در مرحله‌ای بالاتر قرار دارد، مراجعه کند.

با تحلیلی که از چگونگی تفاوت میان نشوز مردان و زنان ارایه شد، جایی برای انتساب شبهه تبعیض در قوانین حقوقی اسلام و قرآن، میان حقوق مردان و زنان باقی نمی‌ماند.

نتایج تحقیق

چنان که آشکار است قرآن، خود، مهمترین منبع حقوق شناسی انسان هاست و اساس کنوانسیون‌ها بشری بدون در نظر گرفتن غرض‌های امانیسم، یارای برابری با آموزه‌های منبع آن را ندارند. اسلام و قرآن به خانواده به عنوان یک جامعه کوچک بسیار مهم می‌نگرد که جامعه بزرگتر را تشکیل می‌دهد. از این رو برای این جامعه مدیری را با توجه به ویژگی‌های یاد شده در قرآن هم چون خردورزی و یا استقامت بیشتر برخی مردان نسبت به زنان، قرار داده است. مدیریت مرد بر زن دال بر برتری او نیست چرا که قرآن حضرت آسیه، همسر فرعون را نه تنها برتر از او میداند، بلکه او را اسوه تمامی مومنان قرار داده است. از منظر قرآن ملاک برتری تنها تقوی است. از سوی دیگر این مدیر خانواده می‌بایست ابزار مناسب را برای حل مشکلات این نهاد مهم داشته باشد، از این رو اسلام با تاکید بر رعایت عدالت و انصاف به او امر کرده تا در مشکل بسیار مهم نشوز زن، که تمام ستون‌های یک خانواده را به جد متزلزل کرده است، به

مضاف این بحران برود. این نکته مهم است که در نشوز مورد توجه قرآن، مرد هیچگونه کوتاهی نسبت به زن و همسر خود نداشته و زن بدون هیچ توجیه منطقی و عرفی به رهاسازی از وظایف خود اقدام کرده است. در این صورت امر قرآن ابتدا به حل مشکل در خود خانواده و حفظ آبروی آن است. مرد مامور به وعظ در مرحله اول و سپس دوری در بستر از همسر است. چنان که بیان شد، این دو مرحله بدون تعیین زمان، در قرآن یاد شده است. پس از آن مرد با چوب سواک که بسیار کوچک است به طوری که هیچ دیه ای بر او واجب نشود ضربه ای به زن وارد می کند. تمام این موارد برای حل مساله در درون خانواده و جلوگیری از طلاق است. این فعل مرد که هیچ درد جسمی بر زن ایراد نمی سازد اما او را وادار می سازد که بسیار جدی تر به عواقب نشوز ببانددیشد چه بسا رهنمون گردد. در واقع این دستور العمل قرآن برای جلوگیری از پاشیده شدن بنیاد مهم و غنی خانواده است.

چنان که بیان شد، نشوز مرد نیز در اسلام و قرآن مورد توجه قرار گرفته و با توجه به ساختار مدیریت یک جامعه، برای آن راه حل هایی ارائه نموده است. این دقت و جامعیت قرآن گواه بر منیع و والا بودن آموزه های آن است



منابع :

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علی، (بی تا)، الخصال، قم: انتشارات جامعه مدرسين.
۴. ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علی، (۱۴۰۴ق)، من لایحضره الفقيه، قم: جامعه مدرسين.
۵. ابن دريد، محمد بن حسن، (۱۹۸۷م)، جمهره اللغة، بيروت: دار العلم للملايين.
۶. ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشيد الدين، (۱۳۷۶)، مناقب آل ابی طالب، نجف: مطبعة الحيدرية.
۷. ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاييس اللغة، قم: دفتر تبليغات اسلامي.
۸. ابن منظور، محمد بن مكرم، (بی تا)، لسان العرب، بيروت: دار احیاء التراث العربي.
۹. اصفهاني، ابوالفرج، (۱۹۹۶م)، اخبار النساء في كتاب الاغاني، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
۱۰. اصفهاني، ابوالفرج، (۱۹۹۴م)، الاغاني، بيروت: دار احیاء التراث العربي.
۱۱. آلوسی، سيد محمود، (بی تا)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، بيروت: دارالفكر.
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعيل، (۱۴۰۱ق)، الجامع الصحيح، (صحيح بخاری)، بيروت: دارالفكر.
۱۳. بلاغی، محمد جواد، (۱۴۲۰ق)، آلاء الرحمن في تفسير القرآن، قم: بنياد بعثت.
۱۴. جاحظ، عمر بن محمد، (بی تا)، البيان و التبيين، دار ومكتبة الهلال.
۱۵. جوهری، اسماعيل بن حماد، (۱۴۰۷ق)، الصحاح، بيروت: دار العلم للملايين.
۱۶. حلی، احمد بن فهد، (۱۴۰۷ق)، المذهب البار، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۱۷. راغب اصفهانی، حسين بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات في غريب القرآن، بيروت: دارالعلم.

۱۸. سالم، عبدالعزيز، (بی تا)، تاریخ العرب قبل السلام، السعودی: وزارت الثقافة، الهيئة العامة لقصور الثقافة.

۱۹. طباطبایی، محمد حسین، (بی تا)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات جامعه مدرسين.

۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

۲۱. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۳ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات جامعه مدرسين.

۲۲. عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، (۱۴۱۳ق)، مسالك الافهام فی شرح شرائع الاسلام، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية.

۲۳. عسکری، سیدمرتضی، (۱۴۱۴ق)، احادیث ام المؤمنین عایشه، قم: کلیه اصول الدین.

۲۴. فروخ، عمر، (۱۹۸۴م)، تاریخ الجاهلیه، بیروت: دار العلم للملایین.

۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۹۱۰م)، العین، قم: مؤسسه دار الهجرة.

۲۶. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۷. فضل الله، محمد حسین، (۱۹۹۸م)، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک.

۲۸. فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر.

۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸)، کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۳۰. لکهنوی، میر حامد حسین، (۱۴۰۰ق)، عبقات الانوار، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.

۳۱. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، بیروت: مؤسسة الوفاء

۳۲. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۷۰)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۳۳. محقق حلی، نجم الدین، (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم:

مؤسسه اسماعیلیان

۳۴. مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴ق)، تفسیرالکاشف، تهران: دارالکتب الإسلامية

۳۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۷)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه

۳۶. نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۸)، جواهرالکلام، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه

مقالات

۱. احسانی فرلنگرودی، علوم حدیث، بهار ۱۳۸۳، شماره ۳۱، فاطمه (سلام الله علیها)، کوثر قرآن.

۲. بشوی، بینات، زمستان ۱۳۸۶، شماره ۴، آیه تطهیر و جایگاه حضرت زهرا (س) از دیدگاه اهل سنت.

۳. زینلی، کلام اسلامی، پاییز ۱۳۹۹، شماره ۹۹، مفهوم شناسی و مصداق یابی اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر.

۴. طیب حسینی، مطالعات اسلامی زنان و خانواده، بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره ۱۰، واکاوی معنای «نسائنا» در آیه مباحله (جایگاه فاطمه علیهما السلام در آیه مباحله از مصداق تا معنای «نسائنا»).

